

شک نیست که دولتیان ایران مخترک کل و فعال مایریدند و صلاح مملکت را به خیال خود بهتر می‌دانند و ما هم تسلیم داریم ، فقط مقصود دو نکته است : اول بقای دولت ، دوم رفاهیت ملت ، که جز در سایه قانون حاصل نمی‌شود ، رفاهیت و امنیت تامه و عدالت مطلقه هیچ دولت پایدار نمانده مگر با قانون ، ملک با کفر باقی می‌ماند و با ظلم باقی نمی‌ماند ، مقصود ما این است و بس .

در هیچ مملکت ملت بالطبع متمدن نشده مگر به قوه جبریه ، تا دولت همراهی با ملت ننماید ملت نائل به هیچ مقصودی نتواند شد ، علاوه این که ما امنیت نداریم و مردم به مال خود مسلط نیستند . تا بخواهیم امروز کارخانه‌ای دایر نماییم فردا فلان دولت همسایه همان متاع را به قیمت مناسب‌تر وارد کرده کارخانه ما را می‌خواباند ولو به ضرر موقتی باشد ، در این صورت باید ملاحظه اطراف مسئله را نمود گمرک گزافی به آن جنس مخصوص خارجه بسته تا مال داخله بفروش برسد . در این دوره پریشانی ملت از همه ادوار بیش است .

آن پارکهای عالی که دیده می‌شود هر یک قیمت ده هزار خانه رعیت است که خراب شده ، آن شرابه‌ای رنگین که در آن پارکها به مصرف می‌رسد خون دل مظلومان می‌باشد . خوب است شاهزاده اتابک اعظم یک سفری در سایر بلاد و قری فرمایند ، خانه‌های رعیتی را ببینند که ده خانوار محتاج به یک دیگند . می‌دانیم که چون حقوق و مواجب را خواستند اصلاح نمایند این همه ترضات پدید آمد ، ولی باید دانست بغیر ارباب نظام و خدمت دیگران را چه حقی است از بیت‌المال مسلمین که باید به مصرف لازمه و حفظ ثغور و شعائر اسلامی برسد ؟ البته در این صورت اغلوطه از تنی و تنی اگر کسر شود بر علی افزوده شود جای اعتراض است نباید خیال نمود که چرا وزیرای سابق اقدام در اصلاح این امور نکرده‌اند ؟ اول آن که هیچ یک از آنها خانواده سلطنت نبودند و ثانیاً دلسوزی حضرت را نداشتند ، چشم داشتی که به حضرت اشرف است هرگز به دیگران نبود ، اسلاف به واسطه غفلت در کارهای دولت و ملت به جزای خود رسیدند و یا خواهند رسید . البته اولاد و احفادشان برای العین خواهند دید ، که ملت غیور ایران هر سال در روز عین مجسمه آنها را ساخته ، در تمام دهات و ایلات آتش زده و خواهند گفت : که این مجسمه آن کسانی است که دولت را پایمال نموده و ثروت ما را بر باد داده و عزت ما را بدل به ذلت کرده‌اند . از آن طرف نام نیک اتابک مرحوم (امیر نظام) و (امین الدوله) مغمور باقی خواهد ماند مقصود نام نیک و ذکر جمیل است . این که بعضی خیال می‌کنند که اگر قانون باشد و مردم متمدن و متمول گردند ، خدا نکرده از اقتدارات و احترامات سلطنتی کاسته می‌شود ، حرفی است مهمل که قابل هیچ اعتنا نیست .

احترام سلطنت در دولت قانونی است و قانون حکم عمومی پادشاه است ، به بزرگ و کوچک ، و وزیر و امیر ، فقیر و غنی بطور تساوی ، و همین است حکم خداوند بر بندگان خود که به توسط انبیاء گرام مقنن و فرستاده شده است . سلطنت بی قانون چه شرف دارد بر ممالک بر بری وسط افریقا که با آن همه جمعیت جمع دولتی نیستند ، و در مجمع بشریت و انجمن انسانیت نامی ندارند؟ عجیباً! هر وقت اقتدار آلمان و انگلیس و فرانسه از قانون کم شود ، مال عام کم خواهد شد .

هر گاه شاهزاده اتابک محض رضای رحمانی ، و اقتضای سلمانی ، و تقاضای دولتخواهی ، قنوت و مرونی فرمایند و جمعی از دانشمندان آگاه ، و عقلای دولتخواه ، و علمای بیغرض ، و فیلسوفان بی مرض را گرد آورده ، علاج خواهند که تکلیف چیست ، چه باید کرد که دولت و ملت متحد شوند ، و سلطنت ایران تا وقت نشور و نفخه صور دوام گیرد ؟ مملکت آباد و خیالات آزاد و اهالی شاد و اصلاحات جدیده اجرا شود؟ بدون این که کسی از من ملاحظه کند ، یقیناً جواب داده می شود که به امر خداوند معین ، و تأکیدات انبیاء مرسلین ، و اصرارات ائمه دین ، و به اذن ملائکه آسمان هفتمین ، و به اتفاق عقلای روی زمین ، و به اجماع مسلمین ، و نص قرآن مبین قانون است ، قانون است ، قانون .

قانون ابدأ ضروری به دستگاه دولت ندارد ، قانون دخالتی به مذهب ندارد ، باز تصریح می کنیم که قانون حکم عمومی پادشاه است و بس ، البته اگر آن قانون به مشاورت دانشمندان ملت ، و وزرای عاقل و عالم باشد و به امضای پادشاه برسد نور علی نور است . وقتی که مجلسی برای وضع قانون منعقد شد فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آید کافی است :

اول - قانون عدل و ایجاد عدالتخانه . دوم - مساحت اراضی و تعیین ملاک به موجب دفتر دولتی . سوم - تعدیل مالیات بر وجه صحیح . چهارم - نظم قشون . پنجم - اصول انتخاب حکومت و تعیین حق حاکم و محکوم . ششم - اصلاح و ترویج تجارت داخله . هفتم - تصفیه عمل گمرک . هشتم - تصحیح عمل ارزاق و اجناس . نهم - اصول کلیه در تأسیس مدارس علمی و تشکیل کارخانجات و معادن . دهم - تکلیف وزارت خارجه . یازدهم - اصلاح عمل مواجب و مستمریهای دولتی . دوازدهم - محدود نمودن حدود وزراء و وزارتخانهها و عمالها به قانون شرع . اگر همین فصول دوازده گانه مرتب و به موقع اجراء آید ، دولت ایران در عرض بیست سال از ژاپون بی گذرد . (والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی) .

روز دوشنبه ۱۵ ربیع الاول انجمن اصلاح خواهان در منزل نگارنده
جلسه دوازدهم منعقد گردید .

ذوالریاستین گفت: در این مدت مسافرت شاه باید تشکیل انجمن به طریق خاص باشد؛ یعنی خاص الخواس و اصحاب سر جمع شوند و مذاکرات انجمن هم نوشته نشود. مأموریت اجزاء صرف دعوت و بیداری اهالی وطن و نوشتن لوایح باشد. به سایر بلاد ایران یا مخصوص به هر شهری يك نفر داعی گسیل داریم. پس از مذاکرات بسیار قرار شد که هر يك از اجزاء بعنوان خاص، در هر يك از شهرهای ایران شخصی را معرفی کنند و متوالیاً به او و به دیگران به توسط او لوایح و اعلانات بفرستند. به این جهت در چند جلسه انجمن مشغول این کار بود. مذاکرات انجمن تا ماه رمضان ۱۳۲۳ نوشته نشد. (۱)

در مدت مسافرت مظفرالدین شاه، امر مهمی که ربطی به مشروطیت داشته باشد اتفاق نیفتاد؛ جز واقعه کرمان، و هیجان اهالی فارس از جهت خریدن شعاع السلطنه املاک و خالصه جات فارس را که در واقع همان فشار ظلم شعاع السلطنه، شعاعی از نور بیداری به قلب مردم فارس انداخت، و الا لوایح انجمن علت تامه نبود.

در طهران هم آقای بهبهانی مسئول دسته بندی و ازدیاد يك قوه مدافعه برای آمدن عین الدوله بود. آقای میرزا مصطفی آشتیانی این مجامع مخفی آقایان علما را به شکل مهمانی دوره در آورده. نظام الملک رئیس دیوانخانه عدلیه هم گاه گاهی به اشاره درباریان احکام آقایان مخالف عین الدوله را مردود داشته، گاهی هم اظهار دوستی به آنها و همراهی می نمود، لیکن چه عدلیه؟ معلوم است عدلیه بی قانون، عدلیه ای که جمعی جاهل و دزد دست بدست هم داده تقی را بگیر، تقی را بگیر، احمد علینقی را بگیر، از آن رشوه بگیر، از این تعارف بگیر. امروز حکم می نوشتند فردایش ناسخ را می نوشتند بعضی اوقات اتفاق می افتاد که ناسخ را احتیاطاً با حکم می نوشتند که در وقت دادن به مدعی علیه معطلی نداشته باشند، و گاهی هم به اصطلاح کاسه از آتش گرم تر بود. مثلاً مدعی چهار هزار تومان بر زید ادعا می کرد، عدلیه حکم چهل هزار تومانی می داد. هم مدعی حاضر داشتند، هم ملا که حکم بدهد، اکثر مراجعات عمده را راجع می کردند به محکمه ملائی که با اجزای عدلیه مناسب تامه داشت.

از آن جمله شخصی از رعایای خارجه مدعی گردید بر زن يك نفر رعیت داخله، و مدعا به تقریباً پنج هزار تومان بود؛ لیکن رئیس عدلیه هفتاد هزار تومان املاک شوهر زن را به تصرف مدعی داد، که نزدیک بود این حکم يك نزاعی در مملکت پدید آورد که به

(۱) بنده نگارنده وقایع و مقدمات مشروطیت را تا ۱۸ ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ به طریق اجمال مطابق نوشتهجات انجمن و مکاتیبی که از بلدان به انجمن رسیده نوشته است. و هر جا هم که مذاکره در انجمن شده باشد که وقایع تاریخیه ایران منوط به آن باشد نیز می نویسم؛ و از روز هیجدهم ماه مزبور وقایع را روز به روز الی کنون که زمان طبع این تاریخ است (۱۳۲۸) نوشته و بعد از این هم، اگر خدا بخواهد، می نویسم.

تدابیر وزیر مخصوص و ملاحظه آقای طباطبائی از غیاب شاه در بوته اجمال ماند. و املاک بیچاره رعیت داخله را پس از خسارات بسیار به او مسترد داشتند. و نیز در این مدت زن موقر السلطنه را، که دختر مظفرالدین شاه بود، به حکم ولیمهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه در محضر حاج شیخ فضل الله مطلقه نمودند. و برای این که این بدنامی را اصلاح کنند چهل هزار تومان به موقر السلطنه دادند؛ و آن زن را که همه علمای طهران طلاقش را صحیح نمی دانستند، در حالتی که شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند، پس از چند ماهی امام جمعه طهران بعقد خود در آورد. و چون احدی نبود که عقد او را برای امام جمعه اجرا نماید خود حاج شیخ فضل الله او را معقوله امام جمعه نمود. در مقابل خدمتی که از امام جمعه صادر گردید چنانچه خواهد آمد.

دیگر از اتفاقات که در غیاب شاه اتفاق افتاد این بود: اجزای انجمن صلاح در این دیدند که یکی دو نفر از دربارها را مستعد نمایند از برای صدارت ایران. و از برای این شغل و منصب، وزیر مخصوص را با شاهزاده ظفر السلطنه مناسب دیدند، لذا حل این مسئله را در دست آقای طباطبائی دیدند و به ایشان مطلب را رسانیدند.

آقای طباطبائی فرمودند: من تا يك اندازه ظفر السلطنه و نیرالدوله را برای وزارت جنگ و صدارت مهیا نموده ام، اگر چه نیرالدوله منافق است، لیکن ظفر السلطنه شخصی است ساده و باقول در بین شاهزادگان، اخلاق شاهزاده خوب است؛ امیدوارم که از دست او گره ها حل شود. فاما وزیر مخصوص، باید در چند مجلس او را دید، و به این خیالش انداخت. لذا در روزی که وزیر مخصوص آمده بود منزل آقای طباطبائی، نگارنده خود را رسانیده و یادآوری آقای طباطبائی نموده، در بین مذاکرات که وزیر مخصوص گفت: اگر عین الدوله را از این مسند بردارید، که را دارید که بجایش منصوب کنید؟ باز عین الدوله ربطی به سایرین ندارد. آقای طباطبائی در جواب فرمود: خودت هیچ نسبت به عین الدوله نداری، صدارت را قبول کنی. دیگران چه دارند که در شما نیست؟ به این جهت وزیر مخصوص که امروز ریاست نظام با او است مایل به طرف ملت است، عین الدوله امور لشکری و کشوری را در غیاب شاه راجع به چند نفر نموده است، وزارت خارجه و امور کشوری را راجع به مشیرالدوله، و امور لشکری را راجع به وزیر مخصوص، و نظم شهر را راجع به امیر خان سردار نموده است. امور نیابت سلطنت را در ظاهر با محمد علی میرزا قرار داده است لیکن به اطلاع ظفر السلطنه.

این اشخاص مذکور هر يك را به طرف ملت و بر ضد عین الدوله مایل نمودیم؛ جز امیر خان سردار را که به ملاحظه عمویش عین الدوله به او اظهاری نشد. لیکن مقدمات تمایل او را از وضع خرابی در بار مهیا کردند. اما سایر شهرهای ایران و حکومتهای بلدان مشغول ظلم و غارت و چاپیدن رعیت؛ صدای مظلومین مانند طنین زنبور مبدل به يك دودی ظلمانی می شود، و به آسمان صعود می کند تا چه وقت این دودها محترق و يك صاعقه سوزاننده

به طرف ظالمین هبوط نماید. وضع حاکم‌های بلدان ایران در محل مأموریت خود به مراتب شنی از پادشاه بالاتر، و بی‌اندازه مسلط بر مردم بیچاره، در وقت حرکت از طهران و رفتن به محل مأموریت خود، چه يك سال در آن محل توقف نمایند چه بیشتر، بوضعی ملوکانه حرکت می‌کنند که نگارنده یکی از آنها را در این تاریخ شرح می‌دهم و پاره‌ای از حالات آن را ذکر می‌نمایم. دیگر خواننده می‌تواند سایرین را قیاس به آن نماید.

مابین پسرهای مظفرالدین‌شاه، نجیب‌تر و معقول‌تر و درویش‌تر از شعاع السلطنه کسی را سراغ نداریم. در سال گذشته حکومت فارس را به او تفویض نمودند. آنچه که از این حاکم در فارس دیده شده است، در موقوع خواهد آمد. لیکن در زمان حرکتش که در خارج دروازه طهران چادر زده، و نقل مکان کرده بود عده همراهانش از چهار هزار نفر متجاوز بود. سدویست هزار تومان پول کرایه حمل اسباب و احوال و بنه اوشده بود، بعلاوه قاطرهای شخصی و مال‌های بستگانش. به همان استعدادی که نادرشاه افشار به طرف هندوستان رفت حضرت والا به طرف فارس روانه شد، الا آن که نادری‌ها در بین مسافرت و حرکت احدی را از عابرین متعرض نمی‌شدند، اجزای حضرت والا همه گرسنه و حمله کننده به عابرین، لشکر نادرشاه به جنگ دشمن می‌رفت؛ همراهان حضرت والا برای غارت دوست سفر می‌کردند. دیگر آن که نادرشاه سوار اسب و بالباسهای خشن و شاید دو روز و سه روز چکمه‌های پارا از پا بیرون نمی‌آورد، ولی حضرت والا مثل آن که به حجله عروس تشریف می‌برند لباسهای ظریف می‌پوشند، مناسب هر روزی يك رنگ را. مثلاً روز شنبه را لباس سفید، و روز یکشنبه را لباس زرد، و روز دوشنبه را لباس قرمز، و کذا سایر ایام را؛ و برای هر لباسی يك کالسکه شش اسبه مناسب آن لباس، مثلاً هر وقت که حضرت والا لباس سفید می‌پوشید می‌بایست يك کالسکه سفید با آلات نقره و شش اسب سفید به آن بسته، و یک جوان خوشگل و سفید در جلو کالسکه نشسته باشد، و هر وقت لباس زرد پوشد باید يك دستگاه کالسکه زرد به شش اسب زرد بسته باشند، که اسباب و آلات آن همه طلا باشد. و هر زمان لباس سیاه پوشیده باشد باید يك دستگاه کالسکه سیاه به اسب‌های سیاه بسته، حاضر باشد با يك غلام سیاه در جلو. به همین نسبت سایر اشیاء. وای بر آن روزی که حضرت والا لباس قرمز بپوشد که آن روز، روز غضب است، آن روز روزیست که باید يك بیچاره از این عالم برود، آن روز روزیست که باید اطفال یتیم شوند، آن روز، روزی است که باید زنها بی‌شوهر شوند.

نتیجه این حرکت و سلوک را نگارنده باید در فارس و شیراز ارائه دهد؛ لیکن برای تشریح و توضیح، و برای آن که خواننده تاریخ اندکی در این مقام تأمل نماید، و علت فقر اهالی ایران را بداند، يك دوسطر مختصر نتیجه را در کرمان می‌آوریم. و به همان قیاس حالت اهالی فارس و سایر بلدان معلوم می‌شود، و نیز مدلل داریم که اگر مثلاً ظلمی به اهالی فارس شود ضررش به سایر بلدان هم خواهد رسید. بطور تخمین محقق و معلوم است، سالی دو کرور تومان

پول خارجه وارد کرمان می‌شود، برای خریدشال و قالیچه و پسته و حنا و رنگ و کتیرا . (جناب آقا یحیی و کیل کرمان که از موثقین و اهل خبره است نقل کرده : در یک سال من از آقا محمد اسمعیل تاجر مقیم رفسنجان پرسیدم که امسال صد هزار تومان کتیرا در کرمان و رفسنجان خریده شده است یا نه؟ مشارالیه جواب داد : امسال به توسط شخص من دوست هزار تومان کتیرا خریده شد). پس چه علت دارد که ده خانه در کرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند ؟ با این که چراغ در کرمان در شب تا صبح روشن باشد صد دینار است (صد دینار قیمت عشریک مثقال نقره است). و باز چه علت دارد که مأمور حکومت در دهات کرمان که می‌خواهد یک تومان پول خری (۱) از رعیت بگیرد رعیت ندارد ؟ او را به درخت می‌بندند و آنتدر شلاق به او می‌زنند که عا برین یک‌شاهی یک‌شاهی بدهند، پس از یک دور و یک تومان جمع می‌شود برای مأمور حکومت. و باز چه سبب دارد که رعیت، دختر خود را در مقابل پنج هزار و یا یک تومان می‌دهد به مأمور حکومت ؟ چه سبب دارد وقتی که می‌آیند دختر سه ساله را از آغوش مادرش جدا کنند مادر التماس و گریه می‌کند اینقدر مهلت بدهید که طفل خواب برود، در حالت خواب او را ببرید؟ آیا این پدر و مادر طفل خود را نمی‌خواهند یا سببی دیگر دارد ؟ چه شده است که زنهای دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ و گرگ طرف شده‌اند، و با شیر و پیر جنگیده، و غالب آمده‌اند ولی در مقام دادن یک تومان و پانزده هزار به مأمور دیوان راضی می‌شود دخترش را به کنیزی بدهد که به ولایات خارجه ببرند، و مانند حیوانات بفروشند ؟ و اگر پول ندارند پس این دو کرور مال التجاره که وارد کرمان می‌شود به کیسه کی می‌رود؟ با این که مال التجاره راهمین بیچاره پدر و مادر بعمل آورده‌اند، کتیرا را آنها در میان جمع می‌کنند، حنا را رعیت زراعت می‌کند، قالی را زنها نساجی می‌کنند الخ ...

دیگر آن که رعیت که از اول سال تا آخر سال زحمت می‌کشد، گندم زراعت می‌کند، چه علت دارد که خود و عیالش باید نان جو و ارزن و ذرت بخورد؟ آیا این از گندم و نان آن بدش می‌آید ؟ ..

دیگر آن که اگر کسی به کرمان برود و در دهات کرمان گردش بکند، می‌بیند اطفال کرمان و زن و مردشان را که چشمهای آنها به گودی فرو رفته است، و کمرهای آنان از بار ستم خم شده ، و استخوانهای اضلاعشان به طوری بیرون آمده که بخوبی شمرده می‌شود. شاید در این مقام خواننده تاریخ گمان کند که نگارنده اغراق نوشته است، و یا اهل کرمان مردمانی بیکار و بیعاریند که مشغول کسب نمی‌شوند ، از احتمال دویم جواب می‌دهم :

(۱) پول خری قسمی از مالیات است غیر از سرشماری، چه این پول را از کسی می‌گیرند که صاحب یک خری یا یک گاوا باشد. پس، از یک نفر ممکن است سه پول بگیرند. اول از ملک ، دوم از حیوان، سوم از خود او ؛ گاهی هم بعنوان عوارض و بقیه را بعنوان جرم .

کسبه کرمان قبل از طلوع صبح سادق می‌روند سرکار و شغل خویش ، دو ساعت از شب گذشته از کارخانه مراجعت می‌کنند به‌خانه خود. این بیچاره‌ها آفتاب را نمی‌بینند مگر در عصرهای روز جمعه که تعطیل‌شان است .

فاما فقر و گرسنگی آنها اوضاع بشره و صورت آنها معلوم است. آنهایی که مشغول زراعت و بیابان گردی می‌باشند همه سیاه و سوخته ، آنهایی که در کارخانه‌ها کار می‌کنند زرد و پوسیده‌اند. این که بعضی از علماء جغرافی نوشته‌اند کرمان گرمسیر است اشتباه بزرگی کرده‌اند، و از صورت و اندام اهالی کرمان این حکم را کرده‌اند. و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان می‌گیرند و برف بسیار می‌بارد . علت سیاه چرذگی اهالی همان فقر و فاقه است که استطاعت خوردن اغذیه لذیذ و میوه‌جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است . پس چه می‌شود مال التجاره آنها، و زراعت آنها ، و حاصل دست رنج آنها ؟ همان وضع سلوک حکومت، همان وضع حرکت حضرت والا ، باز خواننده تاریخ نکوید حرکت و حال حضرت والا چه ربطی به کرمان دارد؟ زیرا که جواب می‌دهم وقتی که پسر شاه آن‌طور سلوک نماید و رعیت را غارت خواهد، سایرین به طریق اولی خواهند خورد خون رعیت را. دیگر آن که وقتی رعیت فارس و ایل بهارلو و یا لشی را غارت کردند، و آنچه داشتند از دستشان گرفتند ، البته آنها هم حمله به کرمان می‌آورند و تا پشت دروازه کرمان را به نهب و غارت می‌برند .

بالاخره حاصل دسترنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع می‌شود ، در يك شب قصر قجر را به يك رقاس عطر ب می‌بخشد و یا چهارده کرو را انعام يك نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانهای آنجا خواهد شد . این است که «بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم، که : اهالی پایتخت و اغنیاء آن هیچ وقت راضی به عدالت و مشروطیت نخواهند شد، این است که حاکم مشروطه خواه، به فارس می‌فرستند همان اعمال استبدادیه از او صادر می‌شود .

پسر شاه زاده ... محالست راضی به عدالت بشود پسر ... وزیر ... ممکن نیست معارف ایران را تکمیل نماید. کسی که سالها خون رعیت را خورده و اعصاب و عروقش با آن خون پرورش یافته محالست راضی به عدالت و تجدد بشود . کسی که مثل گوسفند در زمان استبداد در فارس و کرمان آدم کشته است محالست راضی شود که این بنای عدالت برپا شود، کسی که خانه‌های رعیت را خراب کرده است محالست راضی شود که بنای تجدد برپا شود ، کسی که در سالی به صد هزار تومان قانع نبود چگونه به سالی هزار تومان قانع است ؟

شاهزاده‌ای که در شب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش می‌شده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانه بشری در مقابل يك بیچاره مظلوم جواب بدهد ۱۴ ! پس ما باید اصلاح را از فقراء بخوایم، بنای عدالت را فقرا و عامه محکم کنند و یا اشخاص عاقل که

طالب نام و تنگ باشند. و بدانند ده سال دیگر ملت ایران خائن را از خاک بیرون کشیده و آتش خواهند زد، و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهند کشید، و بدانند نام آنها موجب تنگ اخلاف خواهد بود، و بترسند که اعمالشان را تاریخ ظاهر خواهد ساخت. باری و این زمان بگذار تا وقت دگر، برویم به رشته تاریخ خود.

دیگر از وقایع آن که دویم ماه رجب ۱۳۲۳ پادشاه ایران مظفرالدین شاه وارد سرحد روسیه گردید. و پنجشنبه ۱۴ رجب پنج ساعت به غروب مانده وارد بندر آستارا، و شب شانزدهم رجب چراغانی ورود شاه به سرحد ایران اتفاق افتاد. در همین روز اول مکتوبی که به توسط پست برای عین الدوله صدر اعظم، و بعضی رجال دولت آوردند، لایحه سابق بود که ذکر شد. و قریب به همان مضمون چند پاکت هم به توسط سایر رجال دولت به عین الدوله داده شد، لیکن هیچ یک را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبتی عالی داشت که یکی از پاکت را که حاوی لایحه مزبور بود در خلوت به شاه رسانید. از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت پادشاه به نظام الملک فرمود:

باید دیوانخانه عدلیه منظم گردد، و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد، و نیز به اجزاء خلوت فرمود:

اگر دولت ایران مانند سایر دول مشروطه گردد، هم من آسوده و راحت خواهم گردید و هم رعیت. امیر بهادر جنگ حاضر بود و عرض کرد: اگر شاه این فرمایش رایک دفعه دیگر بفرماید من شکم خود را پاره کرده و خود را می کشم!

باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید. از قرار مذکور یکی از حاضرین این شعر را خوانده بود:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد

اعلیحضرت در جواب فرمود: ساکت باش عین الدوله ترا نفی خواهد نمود، امیدوارم که به توجهات امام زمان عجل الله فرجه مقاصد قلبیه من در اجراء قانون اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد.

بعضی گویند خواننده شعر مزبور امیرخان سردار، و بعضی برآند نظام السلطان بود. اگر چه ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده، و این شعر را شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد که پس از مدتی هر دو معضوب صدر اعظم شدند. چه نظام السلطان منفی و مبعود از دربار گردید، چنانچه در تاریخ خواهد آمد. امیرخان سردار هم با آن خدماتی که در غیاب شاه در نظم شهر نمود، بحدی مورد بی لطفی عمویش گردید که اجر خدماتش را ندادند بلکه چند ماهی به بهانه رسیدگی به املاکش از طهران خارج گردید.

مَشْرُوعٌ بِهٖ اِنْقِلَابٌ

واقعه کرمان
در سال ۱۳۲۳

از محرم که بدو سال شمسی و قمری بود در این سال حکومت کرمان با شاهزاده رکن الدوله بود، به واسطهٔ علل چند ضعیفی در قوای حکومت پدید آمد.

نخست از اول ورودش که ربیع الاول ۱۳۲۲ بود، با هیچیک از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد، و برسبک شاهزادگان بزرگ قدیم سلوک می نمود، و همواره تنها در اطاق می نشست، و جز معدودی از علما را نمی نشاند، و در سخن گفتن اقتصاری نمود، و بیکاریش هر چند روز با کسی بود.

دویم سخت گیری اجزاء صندوق بود که افساط مالیات را در وقت معین به صندوق برسانند، سوء سلوک، و تکبر رکن الدوله، و عدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او، سبب جسارت و سخت گیری رئیس صندوق شد که مکرر خفتها به او وارد می آورد. در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن الدوله بود، متقبل شد که مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص به صندوق برسانند، مشروط بر آن که رکن الدوله را به هیچ وجه مداخله در کار حکومت از کلی و جزئی نباشد، پیمان مؤکد شد. امیرالامراء از طایفهٔ خوانین کرمان و از سلسلهٔ ابراهیم خان ظهیرالدوله است. مشارالیه اقوام و کسان خود را دعوت کرده انجمنی تشکیل داد و شرح ماجرا را اظهار داشت. بالاخره قرارداد اداره حکومت کرمان کمپانی باشد. چند نفر معین شد از خوانین ابراهیمیه، و برای هر یک شغلی معین، و وجهی مقرر شد؛ مثلاً مختارالملک کلاتری شهر و فلان مبلغ، رفعة السلطنه حکومت رفسنجان و فلان مبلغ، مستمان الملک را زرند و فلان مبلغ، و هكذا . . .

عمل مالیات معلوم شد و هر یک سهم خود را چیزی تقداد، قسطهای آتیه را ضامنهای معتبر داد از تجار مسلمان و زردشتی که به صندوق برسانند. عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت والا فراهم آمد. خوانین و کیل الملک که عدهٔ آنها کمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی هستند، و از جهت منصب پیش، مثل عدل السلطنه (سردار نصرت)، که از سنهٔ ۱۳۱۵ جملهٔ الملک، و نایب الحکومه، و رئیس نظام، و سر تیب توپخانه، بلکه همه

امور لشکری و کشوری با اوست ، و عمویش ولی خان که اغلب سابقین بلوکات بزرگ با او است ، و رستم خان برادر عدل السلطنه ، به همچنین میرزا حسن خان پسر عدل السلطنه ، سابقین دبلوک را داشت . دیدند از این خرمن خوشه نبردند و از این نمند به کلاه می نرسیدند در سده بر آمدند که این شالوده را بهم بزنند ، از هر دری که خواستند داخل شوند ، راه ندیدند . حسن اتفاق یا سوء قضاء در این حیس و بیص شیخ شمشیری برینی ظاهر شد ، این خلقت عجیب و همکل غریب جوانی بود به سن بیست و پنج الی سی ، به قدی بلند و عمامه بسیار بزرگ ، که چپنه بزرگی بر انداخته ، با چشمهای ریز و ریش بغایت کوسه ، شمشیری حمایل ، و عصای بلند در دست ، شباهت سوری او به ترکمانها می ماند (بحسب الجاهل مایعلما شیخاعلی کرسبه معمما) این مرد از طرف خراسان وارد کرمان شد . گاهی از گبر و هنود بد می گفت و آنها را کافر حریمی می دانست و مالشان را حلال و خونشان را مباح می دانست ، گاهی از ربا خواران و سود گیران سخن می راند . اغلب اوقات در منبر و موعظه در کمال وقاحت و زشتی ، از مذهب و طریقه شیخیه بد می گفت و آنها را ضال و مضل و مبدع در دین می خواند ، رؤسا و مشایخ آنها را سب و لعن و تکفیر می کرد . حتی آن که عقد نکاح زنانی را که علمای شیخیه بسته بودند تجدید می کرد . چون مواعظ او به نظر مردم عوام سودمند آمد ، دورش جمع شده و در کوی و برزن از پیش و پش هزاران زن و بی زن روان بودند ، و بخدمتش روان ، و مقدمه فتنه آشکار شد . لذا کار گزاران حکومت شبانه فرستاده و او را گرفته ، به (راور) که سی فرسنگی کرمان است فرستادند که از آنجا به طرف خراسان تبعیدش نمایند . - از همانجا که آمد آنجا می رود - شهر بهم خورد ، مردم بلوا کردند ، اشخاصی که در این موقع دست آویزی می خواستند اسباب خوبی به دست آوردند ، و مجبور کردند حکومت را در بر گردانیدن شیخ برینی .

در مراجعت شیخ وارد شد بر جناب آقا میرزا علی محمد فرزند آقا باقر ، چون آقا باقر شخص اول کرمان و درس نود و عالمی بود که در کرمان نظیر نداشت ، لذا توقف شیخ در آن خانه باعث اعتبار او گردید . بعد از چندی باز در مسجد ملک به موعظه خلق و رقتن بالای منبر شروع نمود ، این دفعه موعظه خود را منحصر به بد گوئی از طایفه شیخیه قرارداد و مردم را بداشت از اجتناب از این طایفه . این نکته را هم باید دانست که حضرات شیخیه در این اواخر از جاده خود تخطی کرده و بر شئون خود افزوده بودند . اگر چه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمی شد لکن از هر جهت چیزهایی که اسباب حسد بعضی و فشار بر طبیعت بعضی فراهم می آمد ، در ایشان جمع شده بود ، مثلاً بر حوم حاج محمدخان مقتدای شیخیه و شخص اول از هر جهت رئیس مسلم شده بود .

اولا اسم شیخی را از خود برداشته و به زبانهای خوش بر علمای کرمان تفوق می جست . ثانیاً مالیه و ملک زیادی بر او گرد آمده بود چه اقباعی و چه از خالصه ، چه وقفی و چه تقدیمی و

به هر يك از خوانین واگذار شده و به واسطه غلای اجناس کرمان در این سنوات ثروت و دولت کلی عاید مشارالیه شده بود. گرانی و ارزانی جنس را از آنها می دانستند و چنانچه رسم ققراء است که آنان را با اغنیا عداوتی است منفور شده بود. در این موقع که ادارهای حکومتی با آنهاشده و همه بزرگان از کار افتاده و لابد همه باید زیر بار آنها بروند، يك دفعه بهیجان آمده، فرمایشات شیخ برینی را وحی منزل من السماء دانستند. درسرهاشوری پیداشد، در ربیع الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمدرضا که چهارده سال بود زحمت غربت را بر خود گذارده در اسفهان و عتبات مشغول تحصیل بود و از علماء اعلام خاصه از جناب آخوند ملاکاظم خراسانی مد ظله العالی مجاز شده و به کرمان مراجعت و معاودت کرده بود.

در روز ورودش هنگامه غریبی برپا شد در شهر کرمان، از پیر سالخورده و جوان خردسال کسی نماند که به استقبال او نرفت، حتی المخدرات فی الحال و چند روز دکان بسته و در زیارت آقا هنگامه غریبی بود.

فتنه جوانان، مستفسر عقیده آقا در ماده شیخیه شدند و موافق میل خود یافتند استفتاء نوشتند، آقا جواب را مرقوم نفرمود. جناب آقا سیدعلی پسر مرحوم آقا سیدعباس، که او هم چندی در عتبات تحصیل نموده و از جناب آقا سیدکاظم یزدی مجاز شده بود به آمدن به کرمان، بالمسراحت نجاست شیخیه را گفت و نوشت. این گفته و نوشته استظهاری از شیخ شد، خوانین و کیلی باجماعتی از سادات میرزا حسین خانی و غیره را محرک شده، در ب خانه حاج میرزا محمدرضا متحصن شدند که غیر ممکن است ما بگذاریم کفار بر مسلمانان سلطنت کنند. داد و فریاد کردند و شبها که جناب حاج میرزا محمدرضا به مسجد می رفت، این جماعت در مسجد جامع جمع شده و فریاد می زدند.

شیخ شمشیری هم به منبر رفته آتش فتنه را دامن می زد و مهیج عوام می شد، در این موقع چون جناب آقا باقر که حامی شیخ برینی بود دید این شیخ مقصودی جز فساد و اتلاف مسلمانان ندارد، این مسئله بدگفتن از شیخیه را بهانه مقصود خود قرار داده است، لذا فرزند خود آقا میرزا علی محمدرضا منع نمود از حمایت کردن از شیخ و نتیجه مقصود شیخ را به او حالی کرد. آقا میرزا علی محمدمهم فرمایش پدر خود را اطاعت نمود و دست از حمایت او برداشت، شیخ هم شبانه نقل مکان نمود از خانه جناب آقا باقر به خانه جناب حاج میرزا محمدرضا و بر جناب معظم ورود نمود با مقدمات سابقه و خیالات خوانین و کیلی، جناب حاج میرزا محمدرضا حمایت شیخ را فریضه ذمه خود دانست و جدأ در مقام نگهداری شیخ برآمده، از طرف دیگر جناب امان الله خان شهاب الممالک، که نایب الحکومه کرمان و پیشکار رکن الدوله بود و از اول ورود رکن الدوله تا يك سال پیشکاریش با امان الله خان که مردی کافی و وافی است بود. به واسطه ریاست امیرالامراء و معزولی او از شغل خود، ریاست باطایفه و کیلی همراه شده هر روز تگرافات متعدده متوالیه به طهران مخابره می نمود، ولیعهد محمد علی میرزا هم

به ملاحظه مسافرت شاه به مسامحت می گذرانید. تا این که دو سه تلگراف از عموم علماء کرمان رسید که شکایت از بی کفایتی رکن الدوله کرده بودند، بعنوان جناب آقای طباطبائی، آقا میرزا سید محمد. جنابش هم تلگرافات را به توسط شاهزاده ظفر السلطنه فرستاد نزد ولیعهد، لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست از طرف ولیعهد مخایره شد. (تا به امروز اهالی کرمان نمی دانستند ممکن است تغللمات خود را به توسط تلگراف عرض کنند. گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را بر خود هموار کند و به مرکز حاضر شود).

شهاب الممالک دو مسئله را یاد داده آنها، یکی آن که ممکن است تلگراف بر ضد حاکم مخایره کنند، دیگر آن که ممکن است ظالم را از کار خلع کرد. بدون اجتماع و هیاهو و نوشتن یک صورت تلگراف و به طور مخفی و محرمانه آن را به امضاء علماء رسانیدن و به طهران مخایره کردن مقصود را منتج خواهد بود.

خلاصه امیرالامراء از نایب الحکومگی کرمان معزول گردید، این عزل علی الظاهر غلبه طایفه متشرعه را می نمود. عوام هم که دیدند امیرالامراء معزول شد بر جرئت آنها افزوده گردید، روز بروز قوت و قدرت آنها در ازدیاد بود.

طایفه شیخیه هم بر حسب نجابت فطری که در آنها است به مسامحه و تحمل مشاق می گذرانیدند، تا آن که یک نفر از طایفه شیخیه که بازوخته خویش نزاع کرده بود و در ماهان کرمان زنتی از ضرب کتک و یاسبویی دیگر بر حمت ایزدی پیوست. طایفه زنان بلوا نمودند که این مرد به عداوت یا متشرعه زن خویش را که از سادات متشرعه بوده است به قتل رسانیده، چند روزی این گفتگو در بین بود و مردم هیاهو و شورشی داشتند. در این اثناء، واقعه مسجد بازار شاه پیش آمد، مختصر از مفصل آن این است: مسجدی در محله بازار شاه کرمان بود که سالها در دست و تصرف طایفه شیخیه بود، به واسطه جزئی موقوفه آن مشتری زیاد داشت و همه کس طالب امامت آنجا بود، این ایام که ضعف و فتوری در طایفه شیخیه پدید آمد جناب حاج محمد رضا امامت مسجد را واگذار نمود به جناب آقا شیخ محمد صادق پسر عمه خویش که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود. جناب آقا شیخ محمد صادق هم بعزم نماز در آن مسجد و امامت آن مکان قدس با جمعیت زیادی روانه مسجد گردید. این خبر که به طایفه شیخیه رسید در مقام مدافعه برآمده، زد و خوردی واقع شد، فرایشان و اجزاء حکومت هم که برای رفع فساد حاضر شده بودند مردم را ممانعت نموده، عوام که بدون اسلحه و استعداد و همه وقت آلت اجراء خیالات رؤسا می باشند، چون دیدند واقعا چوپ و تفنگ و ضرب و کتک در کار است بنای فرار را گذارده، در وقت فرار به طرف خانه حاج محمدخان رسیده، آدمهای او که صدای مردم را شنیده، گمان کردند مردم بعزم خرابی خانه او می آیند، در مقام مدافعه برآمده چند تیری خالی شد. قریب چهل نفر مجروح و چند نفری بقتل رسیدند. لکن اکثر مقتولین از اطفال و جوانان نارس بودند که هیچ قصدی نداشتند جز فرار از صدمه اجزاء حکومت.

باری این اخبار هم تلکرافاً به طهران رسید، ولیعهد مجبور شده رکن الدوله را معزول و ظفر السلطنه را بجای آن منصوب کردند.

چون شاهزاده ظفر السلطنه چند سال قبل در کرمان حکومت کرده بود و با مردم به طور خوبی سلوک نموده، لذا برسیدن خبر به کرمان بلوا و شورش بر طرف شد، خوانین و کیلی که خود را مظفر و منصور و غالب دیده در نظم شهر و اعاده امنیت نهایت سعی و کوشش را نمودند، گفتگوی شیخی و متشرعه از بین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی گوید :

سخن در سر کار مذهب نبود حکایت به غیر از ریاست نبود

خلاصه رکن الدوله به باغ ناصریه که جزء ارك و متصل به دیوار حصار خارج شهر است نقل مکان کرده، منتظر ورود حکومت جدید و دادن بقیه مالیات و تفریح حساب بود. شاهزاده ظفر السلطنه هم عازم بر حرکت که چا پاری خود را به کرمان برساند، يك روز به قصد خدای حافظی خدمت آقای طباطبائی رسید، پس از مذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود :

من و شما و شاهزاده نیر الدوله با هم معاهده کردیم که در خدمت به ملت کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یاد کردید و قرآن را بین خود شاهد قرار دادیم، اینک شاهزاده نیر الدوله با شاه رفته است به فرنگ، حالش معلوم نیست، شما هم که می روید به حکومت کرمان، پس من از شما متوقعم که در همانجا بکار خویش مشغول باشید، طریق ظلم و استبداد را مسلوک ندارید و بر رعایای کرمان که مردمان فقیر و بیچاره می باشند ترحم کنید و از راه عدل و انصاف انحراف نورزید و با علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزا محمد رضا خصوصاً، به طریق دوستی رفتار نمائید، چه ضرر دارد شما در کرمان شروع به مقصود کنید و مقصود ما از کرمان بروز نماید. من هم به جناب حاج میرزا محمد رضا می نویسم که جانب شما را مراعات کند و اقدامی که مضر حال شما باشد نفرماید.

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی در شاهزاده ظفر السلطنه اثر نمود، یا ننمود نمی دانیم؟ لکن تجدید عهد کرد و قول داد که برخلاف سایرین در کرمان سلوک نماید و در اواخر ماه رجب ۱۳۲۳ به طرف کرمان چا پاری حرکت نمود.

حاج ندیم باشی که از بستگان رکن الدوله بود گوید: رکن الدوله با من مشاوره نمود که اگر ظفر السلطنه از من دستور العمل رفتار و سلوک با این دو طایفه را بخواهد من چه به او گویم؟ گفتم آنچه بگوئید برخلاف آن رفتار خواهد کرد پس خیر آن را به او بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید و هم به مقصود خود رسیده باشید.

دیگری از موثقین گوید: چند روز مانده بود به ورود شاهزاده ظفر السلطنه يك روز جناب حاج میرزا محمد رضا با شاهزاده رکن الدوله خلوت کرد و معاهداتی مابین ایشان برقرار شد. از آن جمله رکن الدوله خواهش کرده بود که معظم له قسمی سلوک نماید که ظفر السلطنه هم بتواند حکومت کند و گفته بود من قصدی جز توهین به طایفه شیخیه نداشتم، حالا که من

بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر بی کفایتی من خواهد کرد الخ .
 باری پس از ورود ظفر السلطنه از طرف حاج میرزا محمد رضا اقدامی برخلاف حکومت
 نشد، جز این که یک شب را بعد از آمدن از مسجد می رود به خانه یکی از کسبه کرمان که مجلس
 روضه بوده است، در ورود به آن خانه جنابش چنانچه این شیوه را اتخاذ کرده بود در صحن
 حیاط در صف فقراء می نشیند . یکی از مردم بازاری می آید خدمت آقا که در همسایگی من
 شخصی شراب فروشی می کند استدعا دارم او را منع و موعظه فرمائید . جناب آقا شخص شراب
 فروش را احضار کرده به طور نصیحت و پند می فرماید : خواهش دارم از این عمل نامشروع
 کناره گیری و این کسب حرام را ترک نمائی . چون قصد آقا قربت بود پندش در شخص خمار
 اثر کرده از عمل خود نادم و جداً تائب شد و مال التجاره خود را که سرمایه سرور جمعی
 بوالهوسان بود به خاک ریخت مجلس تمام شد و آقا به خانه خود رفت . اشخاصی که همواره
 طالب فتنه و فساد و جالب کینه و عناد بودند و این چند روزه که فتنه شیخی و متشرعه از میان رفته
 بنایت حزین بودند و تجدید مطلع می خواستند سر رشته به دستشان افتاد . روز چهارشنبه که
 آقا در خانه خود در خواب بود، محرك چند نفر شده به خانه یهودیها رفته، چند ظرف شراب
 آنها را شکستند که حکم آقا است و به تحقیق بیچاره آقا از این حکم بی خبر بود .

عصر چهارشنبه شاهزاده ظفر السلطنه ، جناب عدل السلطنه و معتضد دیوان را فرستاد ،
 نزد جناب حاج میرزا محمد رضا که این چه واقعه ایست و مرتکبین این عمل باید تنبیه بشوند .
 جنابش فرمود :

شما می دانید من نوکر شخصی ندارم و نمی دانم مرتکب این عمل کی بوده است؟ و ملاحظه
 کنید از آن اشخاصی که می گوئید ، در خانه من کسی نیست احیاناً اگر کسی هست او را بپرید و
 هر چه می خواهید بکنید .

تا شب جمعه مشغول مذاکره و در این سؤال و جواب بودند ، شب جمعه عزم جزم کرد
 از شهر کرمان به ارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت کند، این خبر در شهر منتشر گردید . صبح
 جمعه از هر محله مردم گروه گروه مجتمع شدند و قصدشان این بود که مانع از رفتن و مهاجرت
 آقا بشوند چنانکه مدتی قبل از ورود ظفر السلطنه در ایام ایالت رکن الدوله به همین اندیشه تا
 خارج شهر رفتند، مردم کرمان از مرد و زن ، بزرگ ، عاقل و باقل ، عالم و جاهل ، جمع شده
 که جنابش را از رفتن منصرف نمایند . پس از اصرار فرمود :

من صبحی در زیارت جامعه که توجهم به حضرت ثامن الائمه بود به این فقره زیارت که
 رسیدم : «من اتیکم فقد نجی و من لم یأتکم فقد هلك» به دلم اثر کرده ، که اگر به ظاهر هم نروم
 هلاکتی برای من است . آخر الامر بنا را بر استخاره گذارده و به کلام الله المجید تقال زدند ؛
 این آیه مبارکه آمد «من اعرض عن ذکری فان له معیبه ضنکاه» عزم جزم بر تشریف شد . لذا به
 عنوان نقل مکان سوار شده که به خارج دروازه نقل مکان کند ، که یک دفعه این عوام کرمان که

افزون از ده هزار بودند بهیچان آمده سرکار آقارا ، روی دست به طرف شهر برگردانیدند . باری ازدحام امروز به همین جهت و نیت بود ، مفسدین نزد ظفر السلطنه جلوه دادند که این جمعیت و ازدحام برای جنگ و فرار دادن شماست و محرک این کار رکن الدوله است ، که جمعی را در این شهر دستورالعمل داده که فتنه کنند و شمارا نیز فراری نماید تا تنها بدنامی خود ، نبرده باشد و شریک داشته باشد ؛ از آن جمله ناظم التجار است که چند روز قبل که روز قبل از این واقعه از بدرقه رکن الدوله مراجعت کرده (گویا بی حقیقت هم نبود چون سابقاً در مقام مشاورت رکن الدوله به او گفته بود که اگر می خواهید حکومت کنید با حاج میرزا محمد رضا بخوبی سلوک نمائید) .

این اخبار ، مهیج ظفر السلطنه شد ، لکن حوصله می کرد و دست بکار نمی زد . اعدال الدوله و عین الملک برادران رکن الدوله ساعی بودند که و سرباز و سوار بفرست ، بگیر و ببند عنقریب است که باید به اسب خود سوار شده و فرار نمائی ، ظفر السلطنه اعتنائی به گفته آنها نمی کرد و همی خواست این کار به صلح بگذرد و به تدبیر ، آتش فتنه فرو نشیند . میرزا علی خان گماشته خود را فرستاد و پیغام به حاج میرزا محمد رضا داد . مردم هرزه گو و فتنه جو نگذاشتند که رسول به آقا رسیده و ابلاغ رسالت نماید و می خواست بلکه جهاب آقا یحیی عموی آقارا ببرد به اراک ، شاید آتش فتنه را فرو نشانند ؛ نیز مردم نگذاشتند . یکی از موثقین نقل کرد که پس از آن که میرزا علی خان را از دست مردم نجات داده و به نزد آقا رسانیده از ترس نتوانست تکلم نماید ، می خواست بگوید غلط کردم که قبول رسالت کردم ، گفتم : ظفر السلطنه عرض کرده است غلط کردم که قبول حکومت کرمان را کردم . این وضع و سلوک مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده ، از آن طرف این اخبار که به ظفر السلطنه رسید ، دوشاهزاده مزبور ، اعدال الدوله و عین الملک بهانه بدست آورده بر سعایت خود افزودند . چه که آنها شریک خیالات برادر خود بودند و می خواستند فتنه را بزرگ کنند که ظفر السلطنه را جای اقامت نماند .

علی الجمله ظفر السلطنه گفت : من حکم بقتل و نهب نمی کنم و راضی نمی شوم هتک احترام کسی شود . امروز حکومت را به شما تفویض کردم ، و به خلوت نستران اندر شد و در را به روی خود بست . این دوشاهزاده مغرض جمعی سرباز و تفنگچی و عده ای غلام را رو به خانه حاج محمد رضا فرستادند و این لشکر دو قسمت شد ، یک قسمت از بالای پشت بامها ، یکی از بازارها و کوچه ها حرکت کردند . شیپور و موزیک و طبل می زدند و تیر می انداختند ، که دونه از تماشای چنان که بالای بام بودند کشته شدند ، که هنوز بحد رشد و بلوغ نرسیده بودند و این دو نفر به تیر تفنگ شاهزاده حسین میرزا کشته شدند . عجب آن که سربازها و غلامها گریه می کردند و تیر می انداختند ، مردم شهر که برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه یا خود نداشتند چون حال را چنان دیدند فرار کردند . الا زنها که ماندند تا جمعیت ، جنگی داخل خانه شدند . سرتیپ آنها عبدال مظفر خان چون زن ثکلی در خارج گریه می کرد . معتضد